

الا ان اولیاء اللہ لا خوف علیہم ولا ہم یحزنون

ریاض افکار

مؤلفہ مولوی شیخ نذیر احمد صاحب بلگرامی



و مجموعہ

تواریخ شیر بیشۂ عرفان قطب زمان حضرت مولانا شاہ فضل رحمٰن نور اللہ مرقدہ خلیفہ

سراج السالکین شمس العارفین صاحب کشف و اشراق حضرت شاہ محمد آفاق مجددی دہلوی قدس سرہ

از نتیجۂ افکار شاعر شیریں مقال مؤرخ بے مثال شیخ غلام حیدر ارشد بلگرامی شاگرد سید غلام حسنین قدر بلگرامی

بفرمایش مقبول بارگاہ صمد مولوی سید شاہ آل محمد واسطی بلگرامی سلمہ اللہ الباقی

حسب الحکم و عطا بخشش جناب مولانا مولوی محمد عبد المجید سلمہ اللہ الحمید مالک

مطبع انصاری دہلی بسعی کارپردازان بزیور طبع مزین گردید

سراج السالکین شمس العارفین صاحب کشف و اشراق حضرت شاہ محمد آفاق مجددی دہلوی قدس سرہ

از نتیجۂ افکار شاعر شیرین مقال مورخ بے مثال شیخ غلام حیدر رشید راز بلگرامی شاگرد سید غلام حسنین قدر بلگرامی

بفرمایش مقبول بارگاہ صمد مولوی سید شاہ آل احمد واسطی بلگرامی سلمہ اللہ السامی

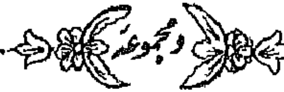
حسب الحکم و عظ بے مثل جناب مولانا مولوی محمد عبد المجید سلمہ اللہ الحمید المالک

مطبع انصاری دہلی بسعی کار پرداز ان بزیور طبع مزین گردید

الا ان اولیاء اللہ لا خوف علیهم ولا هم یحزنون

ریاض افکار

مؤلفہ مولوی شیخ نذیر احمد صاحب بلگرامی



تواریخ شیر بیشۂ عرفان قطب زماں حضرت مولانا شاہ فضل رحمٰن نور اللہ خلیفہ

وَالغوثُ الاعظم مولانا وهادینا الشیخ فضل الرحمن النقشبندی المرادآبادی رضی اللہ عنہ

وارضاہ عنا اما بعد میگوید ہیچمیرز نذیر احمد بن شیخ نوازش علی مرحوم بلگرامی

کہ بو فور فرمایش یاسمین بوستان سیادت ونسرین گلستان

رشادت سید آل احمد صاحب بلگرامی سلمہ اللہ بالمراتب ونیز بخیال اینکہ

ہر جاکہ ذکر بابرکت چنین واصلان حق کہ مہبط فیوضات ربانی و

مطرح تجلیات عرفانی اندکردہ می آید بیشک موردخیر وبرکت می شود

مختصری از حالات خیرآیات واقف اسرار ملکوتی کاشف استار

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والعاقبة للمتقين والصلوة والسلام على رسوله سيدنا ومولانا محمد وآله
وأصحابه وجميع العلماء والفضلاء والأولياء من أمته أجمعين خصوصاً على القطب الأكرم

کارہا دشوار نیست۔

جناب قدوة السالکین زبدة العارفین حضرت مولانا شاہ فضل رحمن
نقشبندی مجددی علیہ الرحمة و الغفران از اولاد مخدوم مصباح العاشقین
شیخ محمد عمدة المشائخ ملاوہ مضاف لکھنو است اسم مبارک حضرت

جبروتی عارف کامل محقق واصل مظهر حقائق لاریبی مصدر دقائق
غیبی حضرت مولانا شاه فضل رحمن صاحب گنج مرادآبادی نور الله
مرقده وقدس سره بصفحهٔ قرطاس مرتسم کردم واین را سعادت
دارین ووسیلهٔ نجات خویش میدانم واین مجموعه را بریاض افکار
باسم تاریخی حسب نتیجهٔ فکر میان ارشد موسوم نمودم ترقب از
ناظرین پرتمکین آنست که هرگاه سواد دیده از بیاضش منور سازند
از دعای خاتمه بخیر این فقیر را فراموش نفرمایند سه برگریان

مولانا صاحب تاریخی است سنه ولادت ۱۲۰۸ ہجری ازان برمی آید
هرگاه که پدر ایشان شیخ اہل الله رحمه الله که مرید مولانا عبدالرحمن پنجابی
لکھنوی بودند خبر ولادت بسمع ہمایون مولانا رسانیدند مولانا ہمین
نام نامیدند- از عالم طفلی آثار سعادت و ولایت از ناصیه او پیدا بود- خود
میفرمود که وقتی کتاب یوسف زلیخا میخواندم اکثر زیارت حضرت
یوسف پیغامبر علی نبینا و علیه الصلوة والسلام میشد- در اتباع سنت
قدم بقدم صحابه پاکیزه خونمونه علمای ربانیین بود و کملای معرفت و
یقین علوم درسیه در لکھنو خوانده و بخدمت مولوی نور صاحب رح
فرنگی محلے شرح وقایه در فقه و در دهلی بحضور شاه عبدالعزیز محدث
دهلوی رحمة الله علیه چند سبق مشکوة شریف تیمنا خوانده و از مولانا
اسحق صاحب نواسه شاه صاحب صحاح سته و غیره دیده و اتقه علم حدیث

چشتیہ و قتباس انوار طریقت نقشبندیہ اولاً از شیخ حیدر علی صاحب
انصاری ملاوہ بر چیدہ بعد زان بخدمت خواجہ شاہ محمد آفاق صاحب مجدد
دہلوی رحمۃ اللہ علیہ رسیدہ مشرف بہ بیعت و خلافت گردید اولاً
مولانا صاحب اکثر بسیر و سیاحت میگزرانیدند و بالآخر سکونت ملاوہ
ترک کردہ و از سیر و سیاحت باز آمدہ در گنج مراد آباد کہ از ملاوہ سہ کروہ
فاصلہ دارد گنج عزلت گزیدند و رجوع خلائق از بلاد و جبال چندان
شد کہ نظارگیان را تحیر گردانید روزانہ و شبانہ جوق جوق طالبان فیض
وو جا می آمدند و فیضیاب شدہ میرفتند۔

روزی مولوی سید احمد دہلوی در اثنای کلام گفتند کہ باری بخدمت
مولانا صاحب حاضر بودم کہ خطی بزبان عربی پیش از بیت المقدس آمد
برای خواندنش سویم ایما شد بجرد فرمودن آن ہادی مراحل خداشناسی

نور دنامه کشاده فحوایش بسمع همایون رسانیدم تحریر بود که مقامات
سلوک بهمین انفاس قدسیه از یکی عارف کامل طی مینمودم ناگاه بقتضای
الٰهی ازین دار فنا که چون سراب نمایشی بیش ندارد رخت حیات بغفرانکده
بقا کشیدند بوجود آمدن این حادثهٔ ناگزیر بمقامی که بودم پیش رفتن
نتوانستم هرچند از عارفان این دیار استمداد جستم لاکن بمراد دلی فائز
نشدم از شخصی ذکر خیر آن خضر دریای معرفت بگوشم خورد از آن باز آتش
اشتیاق بدل نیاز منزل ملتهب شد لهذا عریضه نیاز فرستاده چشم
در راهم که جواب باصواب ارسال فرموده تحریر فرمایند که بکدام راسته
بچه طور بخدمت والا حاضر شده فائز المرام شوم انتهی مولانا صاحب
مضمون خط شنیده دست مبارک برای دعا برداشتند بعد فراغت دعا
ازین خادم فرمودند که جواب خط باین مضمون بنویسید که برای حصول

مقصود شما دعا کردہ شد احتیاج آمدن نیست انشاء اللہ تعالیٰ مطلب

خواہند رسید حسب الحکم جواب خط بقید تاریخ و ماہ و ہنگام دعا و نیز

از جانب خویش تحریر کردم کہ ہرگاہ خط چہرۂ وصول افروزد مرا اطلاع

دہند کہ از دعا چہ نتیجہ بوقوع انجامید جواب خط نوشتۂ آن بزرگ

بعد شش ماہ بسبب بعد مسافت نزدم رسید نوشتہ بودند کہ بفیض باطنی

آن مرغ شاخسار لاہوتی ہمان وقت و تاریخ کہ بخط ترقیم بود از مقامی کہ

در آن استقرار داشتم پیش رفتم الحمدللہ

از مکاشفۂ مولانا صاحب حکایت کنند کہ در ایام بغاوت فوج تلنگہ

با سرکار برطانیہ ہرگاہ کہ قتل و غارت انگریزان و زنان و بچگان شان

شروع شد حضرت شاہ غلام رسول صاحب کانپوری فرمودند کہ اکنون

قدم انگریزان از ہندوستان لغزید و شکوخید مولانا صاحب فرمودند

حاشا وکلا بلکه مستحکم تر از سابق گردید چون شاه صاحب موصوف رجوع بقلب کرده بعالم مراقبه پرداخت از مولانا صاحب گفت که مکاشفه شما صحیح است و همان بظهور آمد۔

مولوی منظهر حسین وکیل ریاست رام پور مراد آبادی گفتند که باری بخدمت مولانا صاحب حاضر شدم و برای قضای حاجت بجای ضرور رفتم دیدم که قدمچها مشرق رویه است بدلم خیال گزشت که نزد فقها به بیت الخلا پشت بقبله نشستن مکروه است مولانا صاحب چرا این قدمچها موافق کتاب بنا نساختند وقتیکه از قضای حاجت فارغ شده بدر آمدم مولانا صاحب نزدم تشریف آورده فرمودند که مولوی صاحب خیال شما صحیح است حالا انشاء اللہ تعالی زود تر موافق کتاب بنا خواهم کنانید۔

غائب شدند بعد چند ساعت آن کس بخدمت شریف رسید
مولانا صاحب فرمودند که خلق الله را بسیار پریشان و حیران
می کند و پشت را واکرده حاضرین را معاینه کنانیدند بر پشت شریف
هر چهار سم اسپ مع گل موجود بودند. الحق کرامات الاولیاء حق
تاثیرات خاندان نقشبندیه باید دید که هر که از بیماران

شخصی معتبر از مریدان با اخلاص آن ولایت مآب بچشم دید خود
بیان میکرد که شخصی در ایام برشکال بزیارت حضرت مولانا صاحب
حاضر میشد در اثنای راه قریب مرادآباد شریف مع اسپ
بگل درآمد و هیچ صورت رهائی ندید آن کاشف استار را بیاد
آورد و استمداد طلبید چه می بیند که مولانا صاحب تشریف آوردند
و اسپ را مع سوار بر پشت خود برداشته از مهلکه بدر آوردند و

نزد مولانا صاحب میرفت بفضله جل شانه اکثر شفایش دست

می داد۔

میان محمد شفیع خلف شیخ الہ بخش مرحوم قنوجی حکایت خود

بیان میکردند که یک بار من همراه والد صاحب خود بحضور حضرت

مولانا صاحب حاضر شدم دستم تا آرنج از آب عنکبوت پُر

آبله شده بود و کشیدن آستین نمیتوانستم و بسبب جاری

شدن خون و ریم مبتلای تکلیف بودم مولانا صاحب استفسار

فرمودند که در دست شما چه شد والد صاحب حال بیان نمودند

مولانا صاحب ارشاد فرمودند که در صحن مسجد ما پودینه است

او را سائیده ضماد نماید شافی مطلق شفا خواهد بخشید حسب الارشاد

پودینه سائیده ضماد نمودم بفضله تعالی بدعای حضرت مولانا صاحب

درچند ساعت چنان بہ شد کہ آستین را از بالا زیر کشیدم و
نظارگیان دست بسر شدند۔

از زہد مولانا صاحب حکایت است کہ در لکھنؤ نواب
شرف الدولہ بہادر کشمیری مبلغ کثیر پیشکش کرد مولانا صاحب ہمانہ دم
مضطربانہ برخاستند و در صحن مسجد ترددی مینمودند کہ آمد و شد
مردم شروع شد مولانا صاحب ہمگی روپیہ تقسیم فرمودہ بفراغ
خاطر نشستند و بذکر الٰہی مشغول گشتند۔

اتقاء مولانا صاحب در ماکولات بچشم خود دیدہ ام کہ از حکام طعامے
کہ پیش مے آمد رو نمیگردانیدند بلکہ حاضرین را میخورانیدند و
خود قرض گرفتہ خورد و نوش میفرمودند

از عادات شریفہ آن جناب بودہ کہ در امر معروف و نہی منکر

بغیظ و غضب پیش می آمد و بعد ساعتی برفق و ملامیت کاربند
می شدند شان صحابهٔ رسول مقبول علیه الصّلوٰة والسّلام
همین بود که از مولانا صاحب رح ظهور مینمود۔
زبانی یکے از مریدان خواجه محمّد آفاق رضی الله عنه بسمع رسید
که حضرت خواجه صاحب موصوف چون بیمار گردیدند و مرض
اشتداد گرفت شاه اعظم علی خلیفه بنور باطن دریافت که عمر خواجه
صاحب باختتام رسیده است عرض کرد که از عمر من بگیرند
و عمر خود بیفزایند منظور نه شد چون مولانا صاحب استدعا کردند پذیرا
شد و دعاے ازدیاد عمر برای مولانا صاحب کردند گویند که عمر مولانا
صاحب ببرکت همین دعاے حضرت خواجه افزود چنانچه مولانا
صاحب یک صد و پنج سال زندگانی کردند و آخر بست و دوم

ماه ربیع الاول شام جمعه ۱۳۱۳ سنه یکهزار و سه صد و سیزده هجری

جان بجان آفرین سپردند

اگر صد سال مانی ور یکی روز	بباید رفت زین کاخ دل‌افروز

بمقام گنج مرادآباد ضلع انام ملک اوده گنبد مقبره کریم شیرخان

و مراد شیرخان آن آفتاب ولایت را زیر زمین سپردند۔ و

تعلقه دار اترواله اضلاع گونڈه از غلاف کار چوبی قبر آن بزرگوار

پوشیدند و سایبان مع ستونهای نقرئی ساختند و قرضه

نقال که ذمه مولانا صاحب بود همگی ادا نمودند۔ فجزاه الله خیرا۔

تواریخ کشیده وفات حضرت مولانا صاحب بعضی از

سخنوران گفته اند فقیر نیز تیمناً دو قطعه تاریخ گفته درج این جریده

گردانیده۔

وهو هذا

افسوس نماند فضل رحمن اوّاب
بوده است بوقت خویش مثل اصحاب

وردهر چو عمر ش بصد و پنج رسید
آمد اجلش بحکم رب الارباب

تاریخ وفاتش ز نذیر احمد شد
راهی بارم گشت جهان زیب جناب
۱۳۱۳ھ

قطعه دیگر

مولوی نقشبندی فضل رحمن فی الکمال
شد خرامان سوی جنت حسب فرمان اله

صوری و هم معنوی تاریخ فوت مولوی بست
شام جمعه بست و دو ماه ربیع الاول آه

چونکه مولانا صاحب از اولاد مخدوم شیخ محمد مصباح العاشقین
ملاوه اند ضرور افتاد که شمه از حالات آن بزرگوار درج اوراق کنم
مصباح العاشقین از بزرگان صاحب حال بوده واز

مشائخ کبار ملاقات نموده و در صحبت شیخ سعد خیرآبادی
مخدوم شاه صفی صفی‌پوری رحمهم الله اکثر مانده و با ایشان مؤانست
فراوان بهم رسانده گویند که تا شیخ صفی زنده ماندند همواره در روز عرس
او آمدندی. شیخ مشهور نجا نواده چشت عنبر سرشت است و از خاندان
دیگر هم نصیبه دارد قطب ملاوه بود اول شیخ جلال گجراتی
تربیت یافت و بعد ازانکه او را سارقان شهید کردند در صوبهٔ بهار
آمده شیخ نور قطب عالم رحمة الله علیه را دریافت هفت بار حج ادا
کرده است چون از سفر حج بخانه آمدی خانهٔ خود را از محتاج
مالامال یافتی فرمودی که خانهٔ ما مانا بدکان بقالان میماند همه بمحتاج
دادی و فرزندانش همه بزرگ وقت شدند کذا فی مرآة المتقدمین
للسید شریف بن سید عمر بلگرامی از ملفوظ مصباح العاشقین [illegible]

پیوستہ کہ وفات ایشان در سنہ ۹۳۹ تسع وثلثین وتسعمائۃ ہجریہ بوقوع آمدہ۔

ارشد بلگرامی تاریخ وفات مخدوم موصوف بطرز جدید گفتہ بطور یادداشت درین جا نوشتہ می آید۔

قطعۂ تاریخ

سوی جنت رفت قطب حق محمد اول

سال تاریخ وفات ارشد بطرز نو نگار

سنہ نویس و ضرب دہ او را البتہ دو مرتبہ

حاصل ضربش رقم کن یک یمین و یک یسار



چون گل ز چمن پایان سید احمد المرسلین | رونق ده شرع متین بحر کرده کامین

آگاه اسرار خدا دل عاشق زار خدا | مقبول سرکار خدا هم محرمت هفتقرین

واقف ز معرفت در زهد عالی منزلت | بوده است شبلی مرتبت آن هادی اهل یقین

آدم چگونه بر زبان ناگاه زین در ارجهان | از حکم رب انس و جان رفته سوی خلد برین

بر دوم بسال ارشد سبق گفتم بصد رنج و قلق | گنج مراد اهل حق مدفون شده اندر زمین

۱۳ ۱۳ھ

بسم اللہ الرحمن الرحیم

قطعات تاریخ وفات جناب مولانا فضل رحمن صاحب گنج مرادآبادی

نیز تاریخ مسیحیت درین قطعه سال | داخل خلد شده اسوهٔ ارباب جلال
۱۸۹۵ء

ایضاً

هادی راه صدق و یقین خضر طریق شرع متین | فضل رحمن رفیق دین عزم نمود بخلد برین
سال وصالش هاتف چنین از شده خسته دل غمگین | رفت باعلیٰ علیین زیب گروه اهل دین
۱۳۱۲ھ

ایضاً

قطب حق عارف حق حضرت فضل رحمن
مثل او در همه آفاق نیاید بخیال

پارسا متقی و رهنما حق آگاه
پاک خو پاک روش نیک سیر نیک خصال

او بفرمان قضا آه جهان را بگذاشت
داد با اهل زمانه غم و اندوه ملال

جمعه بست و دوم ماه ربیع الاول
وقت مغرب شده افسوس وقوع این حال

بدلم آمده ارشد سنه رحلت او
بجنان یافت محل افسر ارباب کمال

سال فصلیست اگر منتظر باید گفت
بجنان گشته روان چیده اصحاب کمال

ایضاً

نماندہ فضل رحمن ہمسر حق
چہ گویم حالت ناشادی خلق

جہانی خاک برسر پیرہن چاک
بود در ماتمش بربادی خلق

اگر چندی بماند این صورت غم
نباید در نظر آبادی خلق

خداوندا عطا کن خلق را صبر
کہ باشد از غمش آزادی خلق

رقم زد مصرع تاریخ ارشد
سوی ملک بقا شد ہادی خلق

۱۳۱۳ھ

ایضاً

خدا رسیدہ حق آگاہ فضل رحمن بود
کہ در ولی جہان سال عمر اوست عیان

بذوق و شوق شب و روز او بجان و دل
فدای احمد مختار عاشق یزدان

بعلم و فضل و کمالات و پارسائی و زہد
نا دیدہ ہمسر او ہا تحکیس درین دوران

بحکم خالق ہر دو جہان بچشم زدن
کمر ببست بدار السلام گشت روان

رقم نمود به تخریج سال او ارشد — جدا ز دیر خرابات شد ولی جهان ۱۳۱۳ھ

ایضاً در مهمله

فضل رحمن حق پرست اهل کمال اهل سلوک — رهسپر گشته بحکم حق ز دار بی قیام

مهمله تاریخ وی ارشد ز فکرم رو نمود — کرد معمور اهل دل اهل کرم دار السلام ۱۳۱۳ھ

در زبر چون علم بیدل گشت ارشد از عمش — شد بطور بینه هم سال او ای نیکنام

ایضاً در مهمله

فضل رحمن مظهر انوار یزدان فدات او — جانب اقلیم باقی رفت آن پاکیزه دم

مصرع تاریخ او ارشد رقم زد مهمله — مرده دل کرده وصال مرد سعد اهل کرم ۱۳۱۳ھ

ایضاً

فضل رحمن آنکه دل او — داشت ز سر آله خزائن

شد ز جهان گفت ارشد سالش — رفت بجنت قطب باطن ۱۳۱۳ھ

ایضاً

ولی حق آنکه بی‌مثل بود	ز دنیای ناچیز رحلت گزید
کشود و پی سال ارشد زبان	محل ابد فضل رحمن بدید

ایضاً

هزار حیف حق آگه که فضل رحمن بود	ازین سراسر پر اندوه چون نمود خرام
برآمد از لب ارشد بمهمله سالش	سر آمد کملا کرده در ارم آرام

ایضاً در معجمه

عارف کامل که یکتا بود دنیا را گذاشت	شهره اش فضل حق و در ربع مسکون دور دور
در حروف معجمه ارشد رقم زد سال او	فضل رحمن از جهان شد راهی جا سرور

مستزاد

ازدار فنا سفر گزین گشته بائی ۔ آن نیک انجام
تاریخ و ماه و روز و وقت ارشد گو ۔ ہم سال درو
بست و دوم ربیع الاول ای وا ۔ آدینه و شام
۱۳۱۳ھ

درصوری و معنوی

فضل رحمن شرف اهل کمال اهل دل
گشت از حکم خداوند جهان قاصد عدن
سال پنهان و عیان ساز رقم ای ارشد
در هزار و سه صد و سیزده شد وارد عدن
۱۳۱۳ھ

ایضاً

جناب عرفان مآب کامل چو فضل رحمن دگر نباشد
روانه گردید او بسی کدم تقدس گشته چو ماتش دل
سنین او را انجو است ارشد بگوش آمد صدای هاتف
گزید رحلت ز جای کهنه بملک سرمد ولی کامل
۱۳۱۳ھ

ایضاً

دلیل راه خدا پرستی که بود در دهر فضل رحمن
شده ز غم پاره پاره دلها چو گشت خالی از او زمانه
رقم نموده است کلک ارشد ز بهر تاریخ رحلت او
بسوی جنت روانه گردید زین جهان اهل یگانه
۱۳۱۳ھ

ایضاً

فضل رحمن مظهر نور خدا روشن ضمیر — چون سپرده جان پاک خود بعالم آفرین
بعد تعدید فیض ازپی تاریخ ارشد لب گشود — نیّر روشن دلی افزود جلوه در زمین
۱۳۱۳ھ

ایضاً

فضل رحمن شه عباد که فرمود پسند — از جفای فلک افسوس مکان زیر زمین
بقلم آمده تاریخ وفاتش ارشد — عزم فردوس برین کرد سراج اهل دین
۱۳۱۳ھ

ایضاً

فضل رحمن صاحب عین الیقین | رهسگر اگردید چون سوی جنان
سال تاریخ وصال ارشد نوشت | پیشوای صوفیان رفت از جهان

۱۳ ۱۳ ۱۳ھ

ایضاً

فضل رحمن حق آگه دوران | کرد ارادہ بجانب سرمد
خواند ارشد بمرقدش تاریخ | خفته هی هی ولی حق ملجد

۱۳ ۱۳ھ

ایضاً

فضل رحمن اهل دل ای وا نماند | وصف اوراکی بود پایان وحد
از پی تاریخ او ارشد نوشت | یا خدا جنت باو روزی بود

۱۳ ۱۳ھ

ایضاً

فضل رحمن اهل دل در عمر یکصد پنجسال | روح پاک او روان گردید از جسم کهن

سال تاریخ وصالش ز قلم ارشد چکید ‌ ‌ ‌ ناپی شد قطب ولایت رحل از ملک محن

ایضاً

ز گلستان جهان آه فضل رحمن رفت ‌ ‌ ‌ که باغ زهد از و قدرت خدا بنمود

شگفته رو شده ارشد بسال رضوان گفت ‌ ‌ ‌ بهار گلشن جنت ولی حق افزود

ایضاً

کجا رفت آن مولوی فضل رحمن ‌ ‌ ‌ که بوده درین دهر قطب زمانه

سنین وصالش رقم کرد ارشد ‌ ‌ ‌ ز عالم شده حق پرست یگانه

ایضاً

فضل رحمن چو سفر کرد ز دهر ‌ ‌ ‌ پاره پاره بغمش دلها شد

سال تاریخ ز ارشد بشنو ‌ ‌ ‌ خسرو اهل دل از دنیا شد

ایضاً

ولی فضل رحمن که تا زیست داشت	بسوی حق آن شاه زهاد رخ
شد از دهر ارشد رقم کرو سال	چه کامل بفردوس بنهاد رخ ۱۳ھ ۱۳

ایضاً

فضل رحمن بہ ہند یکتا بود	زین سرای سپنج رخصت شد
سال او آمده زمن ارشد	عارف حق نزیل جنت شد ۱۳ھ ۱۳

ایضاً

فضل رحمن خدا رسیده ولی	زین جهان رخت زندگانی بست
سال او ارقم نمود ارشد	رهرو راه حق بحق پیوست ۱۳ھ ۱۳

ایضاً

فضل رحمن که رفت از عالم	ماتم او بهند شهر بشهر
سال تاریخ یافتم ارشد	کرد رحلت بعین قطب دهر ۱۳ھ ۱۳

ایضاً

فضل رحمن شہ قلمرو زہد
سوی ملک ابد روان گردید

گفت ارشد سنین رحلت او
رہنمای زمن بخلد رسید
۱۳ھ ۱۳

ایضاً

فضل رحمن امام اہل حق
شد بدار السلام راہگرا

خامہ را سال او سپہر دارشد
فخر ارباب دین نماند ای وا
۱۳ھ ۱۳

ایضاً

فضل رحمن حق آگاہ
آنجا چون بنہاد قدم

شور ارشد پی سال افتاد
افزون گشت بہار ارم
۱۳ھ ۱۳

ایضاً

فضل رحمن اہل باطن
کرد ز دار فانی رحلت

سال وصالش ارشد گفتم / نامی عابد رفت بجنت

ایضاً

جناب فضل رحمن اہل باطن / فشانده بر سر دنیای دون دست

تاریخ وصالش گفت ارشد / چه صوفی با خدای پاک پیوست

ایضاً

فضل رحمن شرف اہل کمال / دامن از انجمن دهر افشاند

یافت ارشد سنه رحلت او / اہل دل پاک خدادوست نماند

ایضاً

فضل رحمن اہل فضل / گام نهاده براه عدم

گفت ارشد پی سال وفات / ذاکر حق بگزیدارم

ایضاً

فضل رحمن آه نمانده — الحق باشد هر شی هالک

ارشد گفت سنین وصالش — جانب جنت رفته چه سالک

١٣١٣ھ

ایضاً

فضل رحمن شه ارباب کمال — کرد دنیای دنی را پدرود

سال تاریخ رقمزد ارشد — قطب حق قصد سوی خلد نمود

١٣١٣ھ

ایضاً

مخزن فضل و کمال و علم حق — جانب جنت بیکدم شد روان

سال تاریخ وصال ارشد نوشت — فضل رحمن بوده زیب جهان

١٣١٣ھ

ایضاً

های افسوس که از دین چو خود — دیدم رحلت قطب دوران

گفت رضوان پی سال ارشد — در جنان آمده فضل رحمان

١٣١٣ھ

ایضاً

فضل رحمن که جهان گذران را بگذاشت | ذات پاکش ولی کامل و اهل دل شد
سال او آمد ارشد بزبان خامہ | عاشق حق بحق از جای جهان راحل شد ١٣١٣ھ

ایضاً

فضل رحمن شه ارباب یقین رفت ز دهر | دیده ها در غم او ریخت سرشک پرخون
سال تاریخ وفاتش تو بگویم ارشد | راهرو شد بجنان صوفی پاکیزه درون ١٣ھ١٣

ایضاً

فضل رحمن شه ارباب کمالات جهان | شد راهی طرف ملک عدم واویلا
کلک ارشد سنه رحلت او کرد رقم | از جهان رفت شه اهل حق انا الله ١٣ھ١٣

ایضاً

فضل رحمن متقی و پارسا پیر سترگا | رهگرا گردید ناگه جانب دار القرار

مصرع تاریخ اورا خامۂ ارشد نوشت | شد روان ازجای کہنہ با بہشت زندہ دل
۱۳ ھ ۱۳

ایضاً

فضل رحمن صاحب باطن ہشت اہل کمال | کرد چون ناگاہ عزم گلشن خلد برین

خامۂ ارشد نوشتہ سال تاریخ وصال | وای راہی ازجہان شد تاج دار اہل دین
۱۳ ھ ۱۳

ایضاً

وادریغا صد ہزار افسوس راہی شد رو بہشت | فضل رحمن عارف حق صوفی صافی درون

سال تاریخ وصال ارشد بمن ظاہر شدن | کامل پابند سنت زجہان آرد سکون
۱۳ ھ ۱۳

ایضاً

ازین سرای فنا آہ فضل رحمن رفت | کہ بود از تہ دل عاشق رسول عرب

زبان کشود باظہار سال او ارشد | پسند خلد نمودہ چہ برگزین رب
۱۳ ھ ۱۳

ایضاً

فضل حق و رضا دانی نظیر خود نداشت — راهی ملک عدم آن شاه اهل دل گذشت

سال تاریخ وصال او بدست آر شاید — زیب بزم واصلان حق بحق واصل گشت

ایضاً

فضل حق سرگروه اهل عرفان شد ز دهر — از رخ او بس بوده نمایان شان حق

سال تاریخ وفات او رقم ارشد نمود — وای از جای محبت چیند خاصان حق

فضل رحمن صاحب باطن ملک خوبی | شد ز دنیا می‌روی از حکم رب العالمین

فکر ارشاد پی تاریخ او خاطر نمود | قصر جنت کرد زیبا هادی اهل الیقین ۱۳ ھ ۱۳

ایضاً

فضل رحمن اهل دل مست مئے عرفان بماند | فیض بخشیدی بلطف حضرت پیر مغان

ارشاد از سر خامه باده سالش چکید | ساقی جام حقیقت شد ازین بزم جهان ۱۳ ھ ۱۳

ایضاً

ایضاً

شده مولوی فضل رحمن زدهر — جناب حق اورا چو ارشاد کرد
بیان کرد ارشد سنین وصال — شهِ کاملان خلد آباد کرد

ایضاً

وا دریغا یافته ناگه وفات — فضل رحمن هادی راه خدا
گفت ارشد از پی تاریخ او — عمده سالک رفت زین دار فنا

ایضاً

فضل رحمن حق پرست فسوس دیده بیمثال — رهگرا گشته بیکدم زین سرای بی قیام
گوش زد کرد ندای ارشد تاریخ وفات — عارف پاکیزه باطن در ارم کرده مقام

ایضاً

فضل رحمن عابد شب زنده دار اهل کمال — زین سرای بی بقا ناگاه کرد ارتحال

درعلم او بی سر ما گشت ارشد هفت چیز	عقل و شرع و زهد و تقوی طاعت و فضل و جلال ۱۳ ھ ۱۳

ایضاً

فضل رحمن سالک پابند سنت شد ز دهر	حق بگویم زیب و زین مسلک تقوی نماند
بر زبانم آمد ارشد تاریخ وصال	بادشاه حق شناسان های و هی ز دنیا نماند ۱۳ ھ ۱۳

ایضاً

فضل رحمن پاک طینت نیکخو رفته ز دهر	بود بهر طالبان حق بعالم رهنما
سال تاریخ وصال او ز ارشد رو نمود	قصد کرده سوی جنت پادشاه اولیا ۱۳ ھ ۱۳

ایضاً

هزار حیف ازین و هزار فضل رحمن رفت	که بود ذات مقدس حق آشنا حق گو
نوشت بر سنگ لحدش سنین او ارشد	نزول رحمت حق باد بر مزار او ۱۳ ھ ۱۳

ایضاً

فضل رحمن عارف کامل شہ ارباب حق
رهگر اگر دید در یکدم بملک جاودان

مصرع تاریخ رحلت کلک من ارشد نوشت
شد ز دنیا سوی جنت صوفی عالی مکان
۱۳ ھ ۱۳

ایضاً

فضل رحمن اهل باطن اهل دل اهل کمال
حسرتا در دار بقا رفت زین دار جهان
وقت فکر ارشد نظر کردم که از غم چار چیز
بی سر و پا گشت فضل و رحم زهد و اتقا
۱۳ ھ ۱۳

ایضاً

فضل رحمن مظهر کشف و کمالات آنکه بود
او ز جای بی بقا شد جانب دار ابد

بر مزارش گریه کرده گفت ارشد سال او
کاشف راز نهان پوشیده هی هی در لحد
۱۳ ھ ۱۳

ایضاً

فضل رحمن اهل دل اهل کمال　　ترک کرده بود و باش این جهان
سال رحلت آن ارشد زمن　　رفته شاه کاملان سوی جنان
۱۳ ھ ۱۳

ایضاً

فضل رحمن عمدهٔ صاحبدلان　　شد ز دنیا آبرو افزای عدن
سال تاریخ وصال ارشد بگو　　مقدمش تابنده کرده جای عدن
۱۳ ھ ۱۳

ایضاً

رنج و غم و الم هم از چار سو نماید　　صد آه شد روانه زین هجر فضل رحمن
بهر ادای سالش ارشد زبان کشودم　　راه جنان گرفته هادی راه یزدان
۱۳ ھ ۱۳

ایضاً

سپهر فضائل که فضل رحمن بود　　اراده کرد چو آن هما بجانب قدس
رقم نمود مصرع سال و ارشد　　سفر نمود ولی خدا بجانب قدس
۱۳ ھ ۱۳

ایضاً

فضل رحمن نماند و اسفاه ‌‌ پاکیش را بود خدا شاہد
یافت ارشد بسال تاریخش ‌‌ زجہان رفت متقی زاہد

ایضاً

فضل رحمن ولی اصا جدل ‌‌ اجلش آمدہ بحکم قضا
سال رحلت نوشتہ ام ارشد ‌‌ عارف حق گزشت این دنیا

ایضاً

وا دریغا نماند در عالم ‌‌ فضل رحمن شہ حق آگاہان
سال تاریخ او بگو ارشد ‌‌ کامل دہر رفت زین دوران

ایضاً

فضل رحمن ولی رب جلیل ‌‌ کرد رحلت ازین جہان ای وای

سال تاریخ گفتم ای ارشد — رکن درویشی او فتاده ہای

ایضاً

فضل رحمن اہل دل رفت از جہان — بود ذات پاک او قدسی سرشت
سال تاریخ وصال ارشد نوشت — گرد افزون قطب حق زیب بہشت

ایضاً

فضل رحمن صاحب باطن مقدس نیکذات
وادریغا زین جہان بے بقا گشتہ روان
دسترس گردید تاریخ وصال ارشد من
سرگروہ اہل عرفان شد بجای جاودان

ایضاً

فضل رحمن صاحب باطن بزرگ حق شناس — رفت زین جای فنا او جانب دار القرار

بهر تاریخش رقم زد خامهٔ ارشد چنین ‌ ‌ ‌ رحلت از دنیا گزید سالک پرهیزگار

۱۳ ھ ۱۳

ایضاً

فضل رحمن شیخ اصحاب کمال ‌ ‌ ‌ راهرو گشت ازین دار فنا

گفت ارشد سنهٔ رحلت او ‌ ‌ ‌ گشت تابین از وجامی تنها

۱۳ ھ ۱۳

ایضاً

فضل رحمن ولی کامل ‌ ‌ ‌ از بادهٔ کشف مست زاهد

ارشد سنه اش رقم نمودم ‌ ‌ ‌ او بود خدا پرست زاهد

۱۳ ھ ۱۳

ایضاً

فضل رحمن شده زین دهر که بود ‌ ‌ ‌ سینهٔ اقدس او گنج نکو اخلاقی

سر زده مصرع تاریخ ز فکر ارشد ‌ ‌ ‌ چین متقیان شد بسرای باقی

۱۳ ھ ۱۳

ایضاً

حق آگہ فضل رحمن رفت فی الفور | چو شد برخاستہ ناگہ دل از دہر
بگو ارشد تاریخ وصالش | چہ سالک گشت ای واصل از دہر

ایضاً

فضل رحمن ز جہان رفت بحکم یزدان | گوید از غم دل ہر اہل یقین صد افسوس
بعد تدفین بزبان آمد سالش ارشد | شد نہان گنج ہدایت بزمین صد افسوس

ایضاً

فضل رحمن ولی ز عالم رفت | بود دل دادہ رسول عرب
گفت ارشد زہے سال وصال | خلد باشد نصیب او یارب

ایضاً

فضل رحمن عارف کامل نماند | بود ذاتش آیۂ فضل خدا
بر زبانم رفت ارشد سال او | قطب حق بگذشت و دوران بقا

رباعیات تاریخی

فضل رحمن که بود پاکیزه سرشت
تخم حب آله تا زیست بکشت

چون رفت ز دهر گفت ارشد سالش
قطب آفاق رو نموده بهشت

ایضاً

فضل رحمن شهنشه پاکدلان
گردید روانه ز جهان سوی جنان

ایضاً

فضلِ رحمن شہِ قلمرو زہد ۔۔۔ محملِ زیست راند زین خرگاہ

سال تاریخ رو نمود ارشد ۔۔۔ بودہ او بی نظیر سالک آہ

ایضاً

فضلِ رحمن سرِ اربابِ حقائق ہیہات ۔۔۔ رہ گرا گشت بناگاہ ازین دار فنا

رو نمودہ سنہ رحلت او ای ارشد ۔۔۔ کردہ آباد جنان اسوۂ مردان خدا

ای وارفته ز خانهٔ بی بنیاد
فضل رحمن ولی پاکیزه نهاد

حوران سنه وصال گفتند ارشد
زیب آفاق زینت خلد بداد

ایضاً

فضل رحمن بجمله عالم محسن
اگه ز حق آگاهی و انس و جن

ارشد سنه وصال او کرد رقم
در خلد آسود شاه اهل باطن

ایضاً

ارشد بزار او بجو انم تاریخ ۔۔۔ پنهان شدهای آفتاب عرفان

ایضاً

فضل رحمن نماند انا لله ۔۔۔ هادی رهٔ یقین و عرفان آگاه

تاریخ وصال او نوشتم ارشد ۔۔۔ پوشیده شده مهر هدایت آه آه

ایضاً

از حکم جناب خالق انس و جان — از دهر شد آن خضر ملک عرفان

چون دید بباب خلد ارشد پی سال — رضوان گفتا فداک فضل رحمن

۱۳ ھ ۱۳

ایضاً

فضل رحمن ولی مثل اوتاد — روح پاکش ز قید تن گشت آزاد

ارشد سنه وصال آمد بقلم — سردار اتقیا جنان کرد آباد

۱۳ ھ ۱۳

ایضاً

فضل رحمن حق آگاه لاثانی — گوئی که برو ختم شد حق دانی

چون کرد سفر ز دهر گفت ارشد سال — طرفه عارف شد از دیار فانی

۱۳ ھ ۱۳

ایضاً

فضل رحمن ولی پاکیزه شیم — روحش ز بدن روان شده در یکدم

ارشد سنه وصال او کرد رقم — مقبول خدا سفر گزید از عالم

۱۳ ھ ۱۳

فضل رحمن بهار باغ ایجاد	چون باد شده گلشن بی بنیاد
شاخ قلم ارشد بر سالش آورد	گلزار سلوک رفته ای دل بر باد

ایضاً

فضل رحمن فدای ذات مطلق	برده ز حق آگهان آفاق سبق

ایضاً

فضل رحمن شده ازین دار خراب — بارد هر دیده اشک مانند سحاب
ارشد سنه وصال گفتم فی الحال — ترحیل ز دہر کرد قطب اقطاب ۱۲

ایضاً

فضل رحمن حق آگه خوش اوقات — صد حیف بیکدم ز جهان کرد وفات
ارشد سنه وصال ترتیم نمود — هیهات نمانده کامل نیک صفات ۱۲

ایضاً

بگذشت زمانہ گفت ارشد سالش — رحلت فرمود زین جہان قطب حق

ایضاً

فضل رحمٰن زدہر رحلت بگزید — یکتا بودہ میان اہل توحید

ارشد سنہ وصال آمد بزبان — قطب ہندوستان بفردوس رسید

ایضاً

فضل رحمٰن عزیز مصر عرفان — راہی زجہان گشتہ بحکم یزدان

ارشد سنہ وصال او گفت معاً — شاہ زہاد یافتہ قیصر جنان

ایضاً

فضل رحمٰن بذکر رب عالم — راہی گشتہ بجانب ملک عدم

تاریخ وصال او ز ارشد رود او — رخ قبلہ زاہدان نہادہ پارم

ایضاً

بگذشت زمانه فضل رحمن　　هر دین برنج او پر از آب
تاریخ نوشت کلک ارشد　　شد قائم خلد قطب اقطاب

ایضاً

صاحب فضل عالم کامل　　ذات او زیبده بدوران بود
کرد ارشد بیان سال وصال　　اهل دل پاک فضل رحمن بود

فضل رحمن که خواستی از دل خلد	او ساخت پس فنا ز حق حاصل خلد
تاریخ وفات او ز ارشد بشنو	کرده آباد عارف کامل خلد

ایضاً

افسوس فضل رحمن سر اهل باطن	زین جای پنج روزه ناگاه کرد رحلت
مصراع سال ور از ارشد رقم نمودم	سلطان ملک عرفان نمود عزم جنت

ایضاً

ایضاً

فضل رحمٰن صاحب دل | گام نہاد بمنزل خلد
ارشد گفت تاریخش | باد آلہا داخل خلد

ایضاً

فضل رحمٰن اہل باطن | قصد بملک بقا کردہ
سال وصالش ارشد گفتم | جان صلاح قضا کردہ

ایضاً

عارف پاک سیر حضرت فضل رحمٰن | آنکہ پیش چو اورا سفر خلد برین
یافتہ مصرع تاریخ وصالش ارشد | کمر عزم عدم بست سر اہل دین

ایضاً

دخل الجنۃ فضل الرحمٰن | قائم اللیل امام الزہاد

حل الشیخ ہمام الزہاد	کتب الارشد عام التحصیل

فقرہ تاریخی

فات اکمل العابدین اسکنہ اللہ فی اعلی علیین

رشد مولف مجموعہ ہذا

تاریخ تحریر تالیف مجموعہ نوین ہجریہ

یافت قلم چون خامہ اہل	این تواریخ از عنایت حق
از من این تازہ یادگار ارشد	سال تحریر آن رقم کردم

قطعہ تاریخ طبع از جناب منشی محمد کفایت اللہ صاحب برق منصرم مطبع ہذا

چون ارشد نامی باہم سفت	این نادر و یکتا گوہر نظم
مقبول و پسند ہر خاطر گفت	برق از پی یادش سال چاپ

ولہ

کتاب منطق فی فوب	رسد آواز ہر دم از لب وای

تمام شد رسالهٔ کلمات گوهر سلک درر لآلی شاهوار احسان صاحب علوی شمس العلماء
با طبع بحسنه گوهر ادیب مولوی صاحب محمد نذیر ناظم مطبع ... الله

این جواهر ز معدن ارشد	بهتر از مهر و مه بحسن و بها
از برای نثار می زیبند	بر سر روح آن ولی خدا

چون این کتاب والا خطاب بیادگار جناب مولانا فضل رحمن علیه الرحمة والغفران است و بقلم واقعه رقم

شیخ نذیر احمد بلگرامی و بفکر سامی ارشد زبان آور نامی ترتیب پذیرفته تعریف این صحیفه خارج از حیز امکان است

و توصیف این نمیقه بیرون از حد بیان پس جزو سوانح عمری آن غفران پناه را اجزای جناب فضل رحمن
۱۳ ھ ۱۵

گفتن نزد احقر بیان واقع است و حصه تواریخ وفات آن عرفان دستگاه بنظر حقایق نگر آئینه زینبگی صنایع قدرت صانع
۱۳ ھ ۱۵

فضائل آن شهرهٔ آفاق بسیار از بسیار بود غالباً شیخ موصوف بخوف تهمت به اختصار نمود و گرنه اگر یک

سال دیگر بسعی جانکاهی متواتر نوشتی بمرتبه فنافی الشیخ رسیدی که نذیر احمد بلگرامی تاریخ گردیدی تا بهم از عهده
۱۳ ھ ۱۶

دای حق بیرون نیامدی یقین است که به برکت آن روح پرفتوح این تواریخ ممدوح مطبوع خلایق قدر
ھ ۱۳ ۱۵

ادو محنت ارشد بلگرامی تاریخ گردد. و هر که این حالی فطرتی ارشد به بیند زهی غلام حیدر بر زبان آرد
۱۳ ھ ۱۵ — ۱۳ ھ ۱۵ — ۱۳ ھ ۱۵

طبع اہل دلی از مطالعہ این خاتمہ طبع مسرور گردد بحق این ناتوان میر شاہجہان دعای خاتمہ خیر کند فقط

تاریخ سرور ما از نظر ما ترجمت از لا الہ الّا حق صفا ابو الرحمن مطبوع سے ۱۲۹۵ھ

قطعہ طبع افزای خاتم فیض فضا بیا موم محمد ابو عبد صحیح مصحح الصادق ھ

بدیدم تواریخ مقبول رب
زغیب آشکار اشدہ سال طبع

زخوش فکری ارشد نیکرہ
چو ابجد برآورده از تذکره
۱۲۹۵

قطعہ تاریخ طبع رسالہ ریاض افکار از نتائج افکار فقیر محمد الدین عفی اللہ عنہ و توبہ عنہ کاتب مطبع ۱۳۱۵ھ

تمت بالخیر

تاریخ وفات قطب عالم
از روی بہار ستلا گفت

با حسن و جمال شد چو طیار
شد طبع خوشا ریاض افکار
۱۲۹۵

فی سنہ ۱۳۱۵ھ

خوش رقمی خط و خوبی صحت و حسن اهتمام چیزی نگفتن حق سعی و هنرکار پردازان مطبع

پس ایجازاً و اختصاراً اینست که هر که خط را می بیند روح یاقوت رقم خان را بدعا

هر که صحت و اهتمام را دریافت نماید بر سر هر سطر بچشم صاد میکند وقتیکه مردمان این

بصیرت بینند گویند واﷲ دستگاهی منشی مطبع مولوی عبدالمجید باید دید و هنگامیکه

۱۳ ط ۱۵

این کتاب از چشم و از خلایق را بامید قدردانی نگرد گفته شود نرگس زا گلشن مطبع مولوی عبدالمجید

۱۳ ط ۱۵

حالا دعا میکنیم که آلهی این روضه ریاضت چند کس را ریاض قدر گرداناد و ابدالآباد این خیر ارشد

۱۳ ط ۱۵ — ۱۳ ط ۱۵

جاری داراد و بزبان مبینان و زمانیان ریاض سرگویاناد و استدعامی دارم که اگر اتفاقاً

۱۳ ط ۱۵